

نظریه: «تنازع بقاء» یا «تناقض در نظریه»



↑
پيله كرم ابريشم



↑
كرم ابريشم



↑
پروانه كرم ابريشم

(كرم ابريشم، در محيط تنگ و تاريك پيله، بالدار مي شود)

مؤلف: سيد محمدرضا علوي سرشكي

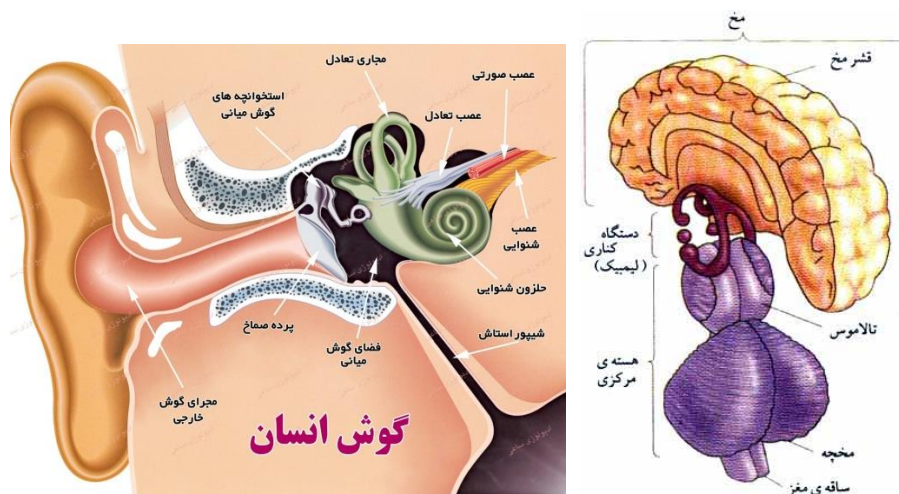
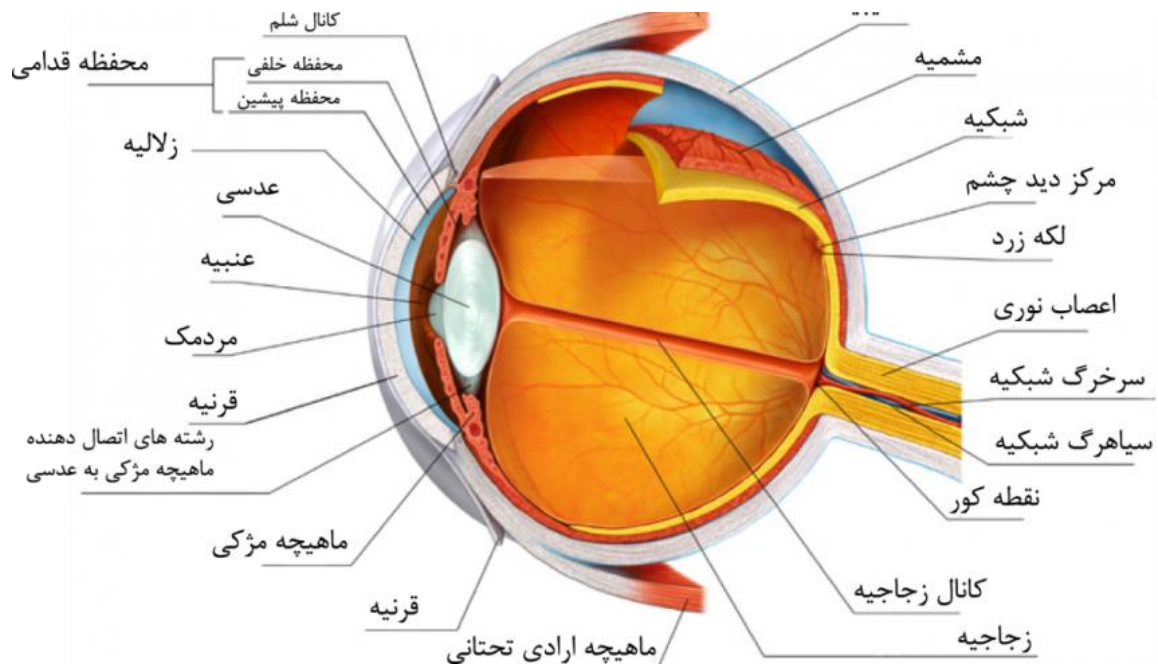
فهرست مطالب مجله:

- ۱- نظریه «تنازع بقاء داروین» ۲-۴
- ۲- نقد ما بر «نظریه تنازع بقاء داروین»
- اولاً- درباره «اعضاء مرکبه» ۵-۶
- ثانیاً- درباره پیدایش دستگاه «تولید مثل» و «تحولات جنینی» ۷-۸
- ثالثاً- پیدایش «ساده‌ترین جانداران» ۹
- رابعاً- پیدایش اعضاء، در «محیط و زمانی که نیاز به آنها نیست» ۱۰-۱۳
- خامساً- پیدایش «زنبور کارگر عسل»، از «پدر و مادری که اهل کار کردن نیستند»
- سادساً- منظور داروین از «تنازع بقاء»، همان «خوردن بعضی از جانداران بعضی دیگر» است..... ۱۴

مقدمه:

نظریه «تنازع بقاء» (یا انتخاب طبیعی داروین) و یا به عبارت دیگر، نظریه «تکامل انواع»، نظریه‌ای است که می‌گوید کمال موجود در جانداران، محصول تکامل افراد آن است یعنی اجزاء و افراد، از طریق تنازع بقاء، تکامل می‌یابند و نیازی به «خداوند با شعور» نیست که به آنها، کمال بدهد یعنی بطلان «اثبات خدا از طریق برهان نظم»:

ساختمان‌های منظم و پیچیده «اعضاء مرکبه»:



نظریه تنازع بقاء داروین:

۱- یعنی «جانداران» بر سر «غذاء و منابع محدود مورد نیازشان» با هم، نزاع و کشتار می‌کنند و در این نزاع و کشتار، همیشه، قویتر باقی میماند؛

۲- همچنانکه با شرایط محیطی و ناسازگاری‌های محیط طبیعت هم تنها قویتر، باقی میماند.

- و در هر دو صورت، فرد «ضعیف و افراد ناتوان» از مقابله با «رقیب یا ناسازگاری‌های محیط»، نابود

می‌شود.

- و در هر طبقه و نسل، «ضعیف و ناتوان»، محکوم به نابودی است و قوی و قویتر، باقی میماند و تولید مثل

می‌کند و بدین صورت، نسل جانداران، در طول تاریخ، قوی و قوی‌تر می‌شود و قویتر باقی میماند و تولید مثل

می‌کند و رو به تکامل می‌رود و این، «انتخابی طبیعی» است یعنی نظام طبیعت بر این قرار گرفته است که:

«جانداران قوی و افراد قوی» در هر نسلی، باقی بمانند و «ضعیف»، نابود شود و بدین صورت، نسل

جانداران، رو به تکامل برود.

- بنابراین، تغییراتی که در افراد جاندار به اثر «تأثیر محیط یا تغییرات تصادفی ژن‌ها»، پدید می‌آید آنچه

موجب «قدرت و قوت و تکامل فرد» می‌شود در هر نسلی، باقی میماند و آنچه موجب ضعف و ناتوانی «فرد»

در مقابل «رقیب یا شرایط محیطی»، می‌شود، نابود می‌گردد.

- «داروین»، سابقاً معتقد بود که «هر تغییری که در فرد جاندار بر اثر «تأثیر محیط»، بوجود بیاید و برای

بقاء فرد، مفید باشد» در نسل‌اش، باقی می‌ماند و لذا فکر می‌کرد که درازی کردن زرافه‌ها، بخاطر این بوده که

علف روی زمین، در «محیط زندگی آنها، در زمانی» نبوده و لذا زرافه‌ها، مجبور می‌شدند برای بقاء جان خود،

گردن‌شان را دراز کنند و از برگ بالای درختان، تغذیه کنند و لذا گردن آنها تدریجاً دراز شده است یا آنکه آنچه

در تولدشان، گردن کوتاه می‌شده بخاطر ناتوانی در تغذیه، می‌مرد و تنها نسلی که گردن بلندتر داشته‌اند باقی

میماند؛

همچنانکه ممکن است نسل اول «پرنده‌گان»، آنهایی بودند که برای «فرار از دست درندگان»، می‌پریدند و

آنانکه توان بیشتری در پریدن، داشتند می‌توانستند جان خود را حفظ کنند و تنها نسل آنها باقی بماند.

و آنها تولید مثل کردند که در پریدن قویتر بودند و امکانات بیشتری داشتند اما آنها که ناتوان بودند در «تنازع

بقاء»، قبل از «تولید نسل»، نابود می‌شدند در نتیجه نسل جانداران در هر مرحله‌ای رو به کاملتر شدن و قوی

شدن می‌رود و مقصود از تکامل، همین است و در طول تاریخ میلیون‌ها سال، جاندارانی کامل و کاملتر و

متفاوت از اجداد اولیه‌شان، بوجود آمدند و نوعی جدید، نامیده شدند.

نقد بر «داروین»، از طرف بعضی از «طرفداران نظریه‌اش»:

- «دانشمندان تجربه‌گرا»، در طول تاریخ پس از داروین، متوجه شدند که تغییراتی که در بدن جانداران، بوجود بیاید به ارث برای نسل‌شان باقی نمی‌ماند مثلاً «فرزند یک پهلوان» هرگز از طریق ارث، پهلوان نمی‌شود و همچنین فرزندان یک دانشمند، دانشمند به دنیا نمی‌آیند، بلکه سلول‌هایی که کارشان، تشکیل ساختمان و قیافه جاندار است یعنی فنوتیپ، از سلول‌هایی که نسل آنها را تولید می‌کنند یعنی ژنوتیپ، متفاوت هستند آنچه نسل را تولید می‌کند خصوصیات است که در «سلول‌های تولید نسل»، موجود می‌باشد بنام سلول‌هایی که ژن موجود در آنها، موجب پیدایش نسل و تکثیر جاندار می‌شود.

- آری اگر «تغییراتی بطور تصادفی»، در «ژن فردی»، بوجود بیاید که موجب تولید خصوصیتی در بدن آن فرد بشود که برای بقای فرد مفید واقع شود آن فرد باقی می‌ماند و تولید آن «نسل با کیفیت» را می‌کند اما اگر «تغییراتی تصادفی» در ژن تولید نسل «آن فرد»، موجب ضعف یا نقصان در بدن آن فرد بشود آن فرد ضعیف، قبل از تولید نسل و آمیزش با جفت خود، در تنازع بقاء نابود می‌شود و نمی‌تواند نسل‌ای از خود باقی بگذارد پس «تنازع بقاء» در دیدگاه دانشمندان جدید (طرفدار نظریه تکامل داروین)، تنها با تغییرات در «ژن تولید کنند نسل جدید»، می‌تواند موجب بقاء آن فرد شود اگر مفید باشد یعنی موتاسیون‌هایی که موجب قدرت و توان و کمال بیشتر در آن فرد تغییر یافته می‌شوند باقی می‌ماند اما تغییرات ژنی که موجب ناتوانی و ضعف در موجود تغییر یافته می‌شود با خود آن فرد ضعیف و ناتوان شده، قبل از تکثیر و تولید نسل، نابود می‌شود پس نظریه تکامل داروین (به عقیده طرفداران جدید نظریه تکامل انواع) باین صورت باقی مانده و معتقدین به نظریه تکامل داروین، پیدایش جانداران کامل و کاملتر و پیدایش اعضاء مفید در جانداران را نتیجه چنین تنازع بقای از طریق تغییرات ناگهانی در ژن‌ها می‌دانند.^۱

۱. کتاب بنیاد انواع تالیف داروین: The Origin of species

فصل سوم: افزایش افراد به نسبت ریاضی: ... قاعده افزایش ریاضی عدد افراد نسل، آنچنان به سرعت فزون می‌گردد که هیچ ناحیه‌ای از نواحی روی زمین، نمی‌تواند ما یحتاج خوراکی آنها را تامین کند و چون تولدات افراد، آنقدر زیاد است که نمی‌توانند باقی بمانند و زنده بمانند پس اصل تنازع بقاء و کشمکش برای زندگی بر این موجودات جاری می‌گردد... چگونه هر سال، هزاران عدد آنها را برای مصرف خوراک خود، کشتار می‌کنیم. (در ترجمه فارسی عباس شوقی - چاپ تهران سال ۱۳۵۱ شمسی ص ۱۰۱)

نقد ما بر نظریه «تنازع بقاء» یعنی بر «انتخاب طبیعی داروین»:

اولاً، «تناقض در این نظریه»، در پیدایش «اعضاء مرکبه» است:

مثلاً اینکه «حوادث طبیعی» (سیل و طوفان و زلزله) «ساختمان‌های سست» را نابود می‌کند باین معنی نیست که «ساختمان‌های زیبا و قوی» را هم همین «حوادث طبیعی»، بدون دخالت فاعلی با شعور (همچون معمار و مهندس) بوجود آورده است؛

همچنین است نابودی «جاندار ضعیف» به دست «حوادث محیطی یا تنازع بقاء» ولی نابودی ضعیف بمعنی سازماندهی و تنظیم «دستگاه بینائی» و ایجاد آن و... (بخاطر نابودی ضعیف) نیست. این نیست که ساختمان‌های منظم و با عظمت را حوادث طبیعی (امثال طوفان و زلزله و سیل) می‌سازد همچنانکه نابودی جاندار ضعیف به این معنی نیست که نظم و کمال موجود در دستگاه بینایی و شنوایی را «نابودی ضعیف» می‌سازد.

توضیح: نظریه «تنازع بقاء» یعنی «تغییرات محیطی یا ژنتیکی» که «برای بقاء جاندار، مفید نباشد و (تواند جاننداری را که آن تغییرات در آن، بوجود آورده را در مقابل رقیب‌اش یا محیط‌اش، پیروز کند)، محکوم به نابودی است و (با خود آن فرد ضعیف)، در تنازع بقاء، میان جانداران، نابود می‌شود.

ما به داروین پاسخ می‌دهیم که بنابراین، در اجزاء مرکبه‌ای که از اجزاء بسیار زیاد و متناسب بهم و دارای نظم زیاد (همچون چشم که از حلقه چشم و سلولهای مرتبط کننده حلقه با مرکز مخی و نیز سلولهای مخصوص مرکز مخی)، تشکیل شده (که از میلیونها سلول متفاوت و مرتبط بهم تشکیل می‌شود) همچون یک دستگاه دوربین (و یا یک شبکه رادیو و تلویزیون که از سه جزء تشکیل می‌شود دستگاههای گیرنده دوربین و دستگاههای تلویزیونی پخش کننده و دستگاه مهم رادیو و تلویزیون که رابط این دو بهم است) ممکن نیست در نتیجه یک «تغییرات تصادفی» در جاندار (همچون تأثیر آب و هوا و طوفان و سیل و زلزله)، ایجاد شده باشد یعنی نمی‌تواند «این مجموعه پیچیده و بینهایت منظم و مرتبط و هماهنگ با هم»، نتیجه یک «تغییرات ساده ژنتیکی تصادفی» باشد همچنانکه یک دوربین (و یا تلویزیون و یا یک کامپیوتر و یا یک ماشین) نمی‌تواند نتیجه و پدیده تأثیر یک پدیده طبیعی همچون طوفان و سیل و زلزله باشد، بطور قطع ساختمان بینایی که از مجموعه «ساختمان چشم و مرکز مخی و سلولهای رابط میان آنها تشکیل شده» نیز نمی‌تواند نتیجه و پدیده یک «تغییر تصادفی طبیعی» در ژن‌ها باشد.

- اشکال: ممکن است کسی اشکال کند که اگر در یک «زمان واحد» و همزمان رخ دهد، عجیب است و ممکن نیست اما اگر ما تصور کنیم که این دستگاههای منظم و بسیار پیچیده موجود (در جانداران و جانوران) در «طول میلیونها سال» تدریجاً بر اثر تصادف ژنتیکی و و تغییرات تدریجی و تنازع بقاء، رخ داده، هرگز عجیب و محال نیست و گفته طرفداران «انتخاب طبیعی و تنازع بقاء»، همین است.

پاسخ، ما به این اشکال کننده، بسیار روشن است که حداکثر توان نظریه «تنازع بقاء» این است که «جانداران ضعیف، نابود می‌شوند» همچنانکه در جهان غیر جاندار، حداکثر تأثیر «طوفان و زلزله و سیل»، این است که «ساختمانهای سست و ضعیف» را نابود می‌کند اما اینکه «طوفان و زلزله و سیل»، برج ایفل و ساختمان‌های بسیار منظم همچون ماشین و هواپیما و سفینه فضائی و کامپیوتر بسازد هرگز، پس توان نظریه «تنازع بقاء» هم حداکثر این است که جانداران ضعیف‌تر و یا ناقص‌تر زودتر در تنازع بقاء و حوادث طبیعی نابود می‌شوند اما اینکه نظریه «نابودی ضعیف» می‌تواند،

ایجاد کننده اعضا مرکب‌های شود که از همه «ساختمانهای منظم و پیچیده بشری»، منظم‌تر و پیچیده‌تر است را هم حتی در طول میلیون‌ها سال ایجاد کند ناممکن است زیرا چنین ساختمانهای مرکبه و منظم، اجزاء بشمارش تنها در صورت «اجتماع همه اجزاء هماهنگ و منظم با هم»، می‌تواند «مفید» باشد و ساختمان ناقص آن، هیچ فایده‌ای ندارد، تا بتواند باقی بماند بلکه طبق قانون تنازع بقاء، عضو ناقص، نابود می‌شود.

و بهمین خاطر که «اجزاء، ناقص» آنها، مفید نیست طبق همین اصل نابودی «اجزاء غیر مفید» در نظریه داروین، باید در طول زمان، «اجزاء ناقص» نابود شود و باقی نماند تا نوبت به کامل شدن آن، برسد.

یعنی اگر بگوئیم «حدقه چشم» در طول میلیون‌ها سال، تشکیل شد بدون آنکه مرکز مخی آن وجود داشته باشد و بدون آنکه سلول‌های رابط میان حدقه چشم و مرکز مخی موجود باشد این با اصل تنازع بقاء که می‌گوید: «هر عضوی که مفید نباشد در همان نسل یا نسل‌های بعدی نابود می‌شود» این اصل نمی‌تواند پیدایش اجزاء مرکبه موجود در جانداران را توجیه کند و در درون خودش، تناقض دارد. چون اجزاء ناقصه قبل از کامل شدن، طبق همین اصل، باید نابود شود.

- علاوه بر آنکه «اعضای مرکبه جانداران»، خود در «مجموعه‌ای منظم و مرتبط و هماهنگ با هم»، فرد جاندار را بوجود می‌آورند یعنی مصداق یک فرد جاندار، بینایی تنها یا شنوایی تنها نیست بلکه مجموعه از اعضا مرکبه مرتبط با هم است حتی مرتبط به دستگاه عظیم گوارش و دستگاه عظیم گردش خون و...

و هر «فرد جاندار»، خودش یک «مجموعه اجزاء مرکبه بینهایت منظم» است که عقل بشری نتوانسته یک مصداق آنرا از موجودات بی‌جان، بوجود بیاورد.

اگر همه بشرها جمع شوند یک مگس بیافرینند نمی‌توانند.

- اما تفکر اینکه «قوی شدن میکروبها»، در مقابل «آنتی‌بیوتیک‌ها»، یک مصداق «تنازع بقا» است تفکر غلطی است زیرا حداکثر توان «تنازع بقاء»، «نابود کردن ضعیف» است یعنی نظریه تنازع بقاء کاملاً یک نظریه سلبی و امر اعدامی است نه «نظریه‌ای ایجابی و ایجادی و تولید کننده قدرت و اعضا مفید».

- اما نظریه اینکه «میکروب‌ها» در مقابل «ناملایمات»، خود را هماهنگ می‌کنند و خود را حفظ می‌کنند، غیر قابل انکار است همچنانکه در بدن هم «اگر زخمی ایجاد شود یا پاره‌گی رخ دهد یا استخوانی بشکند»، در درون ژن‌های بدن، برنامه‌ای هست که آن پارگی گوشت یا استخوان شکسته را ترمیم می‌کند همچنانکه یک فرش یا قالی، اگر پارگی در آن رخ دهد استادکارهایی هستند که آنرا رفو می‌کنند که البته باید رفوگر، کارشناس در شغل خود باشد و دارای شعور و عقل باشد در بدن هم اگر پارگی یا شکستگی استخوان، رخ دهد در درون ژن‌ها، برنامه‌ای است که کار رفوگر و تعمیرکار را انجام می‌دهد اما قرار دادن چنین برنامه‌ای در بدن، معلول «تنازع بقاء» و نابودی فرد ضعیف نیست بلکه برنامه‌ای است بسیار پیچیده و منظم که بجز از طریق «نیروی دانا و حکیم»، ممکن نیست.

بنابراین، اینکه انواع جانداران، نوعاً بطور «طبیعی و قهری»، خود را با محیط، هماهنگ می‌کنند، نتیجه حکمت خالق‌ای دانا است که در درون ژن آنها، چنین برنامه‌ای را قرار داده است. نه اینکه این کار منظم، نتیجه نابودی ضعیف باشد یا نتیجه تصمیم عاقلانه آن میکروب یا حیوان یا گیاه بدون «فهم و شعور» باشد.

- همچنین اینکه «خوردن بعضی از انواع جانداران بعض دیگر» را وسیله تعدیل «تعداد جانداران» است امری مسلم و غیر قابل انکار است اما اینکه «ساختمان مرکبه جانداران» همچون چشم و گوش و غیره نتیجه و معلول این خوردن‌ها است صحیح نیست نتیجه خوردن، تنها نابودی خورده شدگان است فقط نه چیز دیگر.

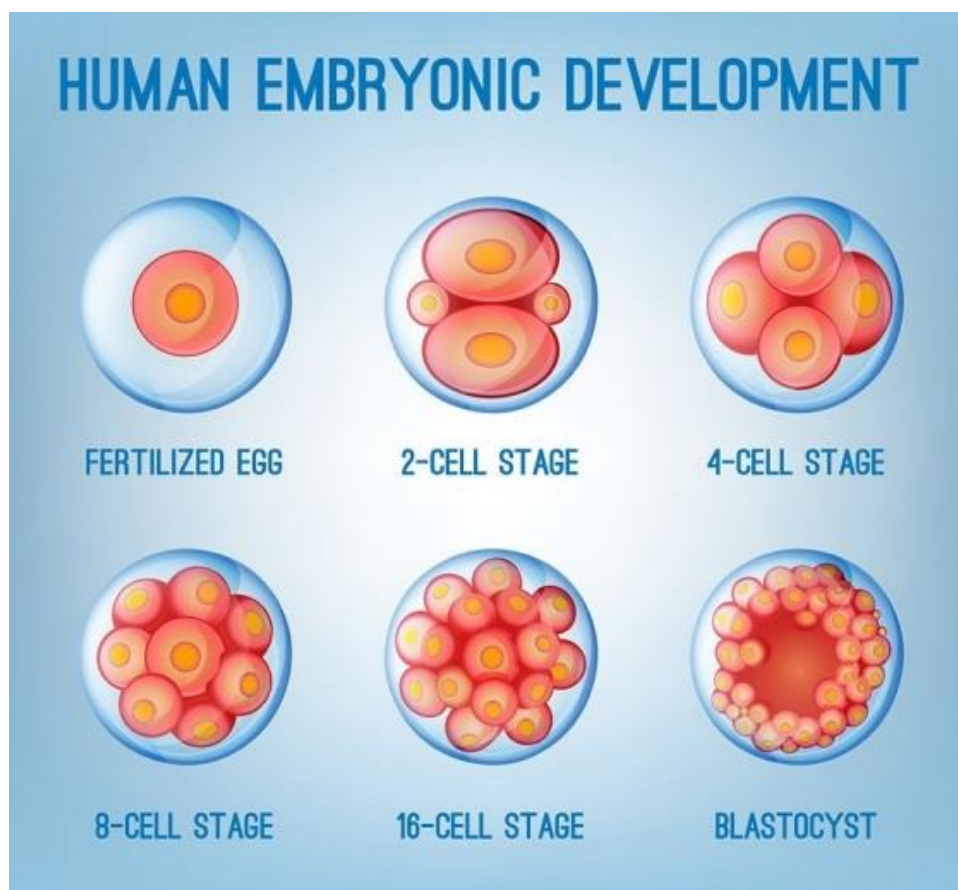
ثانياً - نقد ما به نظریه «تنازع بقاء داروین»، درباره

پیدایش «جنین» و اصل توان «تولید مثل»:

دستگاه تولید مثل نیز یکی از همین دستگاههای دارای میلیونها سلول و اجزاء متعدد مرتبط و هماهنگ با هم است که علاوه بر اشکال سابق، می توان گفت، «دستگاه تولید مثل» از پیشفرضهای «نظریه تنازع بقاء» است که محال است پیشفرض «تنازع بقاء»، معلول «تنازع بقاء» باشد. زیرا مقدمه، هرگز محصول و معلول نتیجه، نمی شود به عبارت دیگر، دور محال است یعنی اینکه محال است که مادر، فرزند فرزندش باشد. همچنین «دستگاه تولید مثل»، مقدمه و پیشفرض تولید «نسل جدید» است، محال است محصول تنازع بقاء «نسل جدید» باشد.

- حتی «تقسیم سلولی» در جنین در جانداران پرسلولی با نظریه «تنازع بقاء»، در تضاد است زیرا سلول واحدی که در جنین از طریق تقسیم سلولی به دو سلول، تبدیل می شود این دو سلول، با هم در تنازع بقاء نیستند تا در صدد نابود کردن همدیگر باشند و ضعیف تر، نابود شود بلکه بعکس در تعامل و تعاون با همدیگر هستند برای تقسیمات و تولیدات بعدی؛

تقسیم سلولی اولیه در جنین



- اصلاً خود «توان مثل در جانداران» که از موجودات تک سلولی و پرسلولی گرفته تا در ویروس‌ها، وجود دارد «تکثیر جانداران» از طریق «تولید مثل» انجام می‌گیرد که توان «تولید مثل»، یکی از پیشفرض‌های نظریه «تنازع بقاء» است و «نظریه تنازع بقاء»، نمی‌تواند توجیه‌گر پیدایش این پیشفرض خود، (=یعنی دستگاه تولید مثل) باشد و بحدی این «توان تولید مثل» در جانداران منظم و پیچیده است که بشر با آنکه می‌تواند دستگاه‌های منظم و پیچیده‌ای همچون «ساعت، ماشین و کامپیوتر و هواپیما و غیره»، بسازد اما نتوانسته مصنوعات بسازد که خود آن مصنوعات، بتوانند مصنوع، مشابه خود را بسازند هواپیمایی که خودش هواپیما بسازد.

پس همین «توان جانداران برای تولید مثل» که یکی از مقدمات تکثیر است که (تکثیر جانداران)، مقدمه نظریه «تنازع بقاء» است از پیشفرض‌های نظریه «تنازع بقاء» است و این پیشفرض‌های «تنازع بقاء»، نمی‌تواند خودش، محصول و نتیجه «تنازع بقاء» باشد (زیرا نتیجه چیزی، مقدمه همان چیز، نمی‌تواند باشد، زیرا دور، محال است) یعنی مادر، هرگز فرزند بچه خودش نمی‌شود.

ثالثاً: پیدایش «ساده‌ترین جانداران»:

- همچنین پیدایش «ساده‌ترین جاندار» هم نمی‌تواند نتیجه «تنازع بقاء» باشد چون از پیشفرض‌های «تنازع بقاء»، است همچنانکه به اعتراف خود دانشمندان زیست‌شناس، ساده‌ترین جاندار، «از کاملترین و منظم‌ترین صنایع بشری هم منظم‌تر و کاملتر است» که محال است نتیجه تصادف باشد خصوص آنکه از مواد آلی، تشکیل شده که مواد آلی از مواد فاسد شدنی هستند یعنی اگر یک جزء اش نباشد بقیه اجزاء هم زود نابود می‌شوند؛ بنابراین با طولانی کردن فرض پیدایش آنها (مثلاً گفته شود: در طول چند میلیون سال تدریجاً، کامل شده است) نمی‌توان پیدایش آنها را توجیه کرد به این صورت که گفته شود که اجزاء «ساده‌ترین جاندار»، در طول میلیونها سال یا میلیاردها سال، کامل شده است زیرا ناقص آن، یک لحظه هم توان باقی ماندن ندارد چه رسد به اینکه میلیونها سال یا میلیاردها سال باقی بماند تا در تغییرات تصادفی دیگر کامل شود در هر حال، نظریه تنازع بقاء در درون خودش، تناقض‌ها، دارد و از توجیه ساده‌ترین جاندار گرفته که ناتوان است تا چه رسد به کاملترین جانداران که دارای حیات حیوانی و یا انسانی است که دارای حیات عقلانی است.

داروین: «تغییرات مفید» در محیط، میماند

و بالعکس «تغییرات غیر مفید»، نیست و نابود می شود.

(و «اعضاء غیر مفید»، در «محیطی که در آن محیط، مفید و لازم نیست» نه بوجود می آید و نه میماند و این قانون چه در «اعضاء مرکبه» و چه «اعضاء بسیطه»، جاری است)



رابعاً، نقد ما بر این «نظریه تنازع بقاء» داروین این است که:

تولید «اعضاء» خصوصاً در تخم و جنین، «متناسب با محیطی که بعداً وارد آن، می شوند»، با نظریه تنازع بقاء داروین، در تناقض است.

- داروین می گوید اعضایی که در «محیط و زمانی بوجود بیاید که در آن زمان و محیط، مفید باشد» میماند اما اگر در «محیط و زمان و مکانی باشد که مناسب وجود آن نباشد یا در آن محیط بان عضو یا صفت نیاز نداشته باشد»، آن تغییر (و صفت یا عضو)، در آن محیط بوجود نمی آید یا اگر هم بوجود بیاید چون در آن محیط وجودش، مفید یا لازم نیست نابود می شود.

- پاسخ: این است که «کرم ابریشم»، مادامیکه در فضای باز و آزاد است بال در نمی آورد اما وقتی در

محیط «پيله» قرار می‌گیرد و در آنجا «خود را زندانی می‌کند» که در آن مکان «تنگ و تاریک»، هیچ نیازی به بال ندارد، دارای بال می‌شود و سپس پيله را سوراخ می‌کند و به فضای باز و آزاد و بزرگ وارد می‌شود؛

یعنی کرم ابریشم در «محیط و فضای باز و بزرگی که قبل از وارد شدن به پيله»، داشت، دارای بال نمی‌شود بلکه در آن فضای کوچک پيله که نیازی به بال نداشت بالدار می‌شود، در حالیکه طبق دیدگاه «تنازع بقایی داروین»: «اگر جاندار، عضوی پیدا کند در محیطی که به آن نیاز ندارد آن عضو خود بخود، نابود می‌شود» و طبق قانون «تنازع بقایی» باید نابود بشود چه رسد به آنکه نداشته باشد و در آن محیط که نیاز به آن عضو نیست ایجاد شود و نیز بماند که در امثال کرم ابریشم دیده می‌شود؛ اینها «نظریه تنازع بقاء داروین» را باطل می‌کند.

(آنطور که ما اینک در جنین جانداران مشاهده می‌کنیم در داخل رحم مادر به این اعضاء چشم، گوش و غیره نیاز نیست.)

- اگر طرفدار نظریه «تنازع بقاء داروین»، بگوید درست است که کرم ابریشم در پيله، به بال نیاز ندارد اما پس از خروج از پيله به آن نیاز دارد و بهمین خاطر بال دار شده است.

پاسخ ما به این اشکال، روشن است که «انتخاب طبیعی» و «نابودی اعضاء غیر مفید در تنازع بقاء»، طبق دیدگاه «مادیون و طرفداران تکامل انواع»، دارای «شعور و اختیار و اختراع» و دانشمند نیست تا بخاطر آرزو و آینده‌اش، چنین عضوی را ایجاد کند علاوه بر آن که «تنازع بقاء و نابودی عضو غیر مفید»، طبق دیدگاه مادیون، «حرکتی طبیعی و میکائیکی و امری سلبی» است نه «امری وجودی و ایجابی» که وظیفه دارد بخاطر آینده جانداران، در آنها «اعضای که اینک غیر مفید است» را بسازد که بخاطر آینده، چیزی را ساختن، نیاز به عقل و آگاهی دارد که «ماده و اتم و جهان فیزیکی»، فاقد آن است.

توجه: علاوه بر آنچه گذشت اگر جانوران در صفاتی «همچون تعداد چشم، گوش، دست، پا و انگشتان و غیره»، مورد «تغییرات محیطی یا ژنتیکی تصادفی»، قرار گیرند مسیر خرابی را می‌پیماید نه مسیر تکامل را همچنانکه ساختمان‌هایی که مصالح آن‌ها، تحت تأثیر «حوادث محیطی» قرار می‌گیرند رو به کهنگی و خرابی می‌روند نه بسمت کاملتر شدن زیرا در حرکات و تغییرات تصادفی، نوعاً و غالباً، ایجاد «اتفاقات نامطلوب و غیر منظم»، غالب است و اگر بطور اقلیتی و اتفاقی «حرکت یا تغییر تصادفی»، مفید باشد در «تغییرات بعدی تصادفی»، آنهم نوعاً، نابود می‌شود و لذا تغییرات

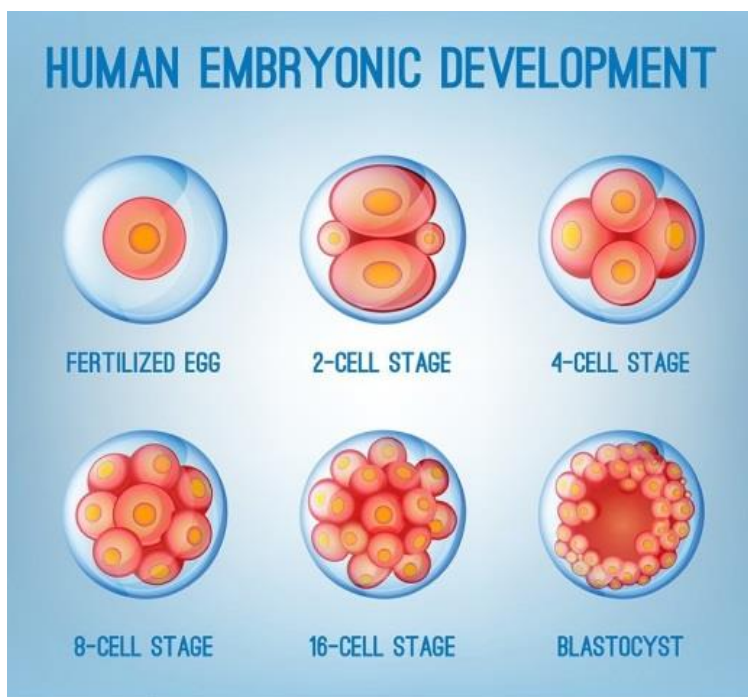
محیطی در ساختمانها و لباسها و غذاها، نوعاً مفید نیست که مضر هم هست و لذا سعی بشر در تولیداتی است که بتواند در مقابل «تأثیرات محیطی و تصادفی»، ثابت بماند همچنین در «تغییرات تصادفی» در جاندار، اگر بطور اقلیتی و تصادفی، «تغییری مفید»، واقع شود در «تغییرات تصادفی بعدی»، آنهم نوعاً نابود می شود و مسیر تغییرات تصادفی در «طبیعت و در جانداران»، رو به «تناقص و ضعف و خرابی و نقصان و نابودی» است که در حساب احتمالات هم همیشه احتمال «تغییرات غیر منظم و غیر مطلوب»، بیشمار است و احتمال «وقوع احتمالات مطلوب پشت سر هم» بطوری که بتواند دستگاه منظم و مفیدی را ایجاد کند، مساوی با صفر است.

یعنی «جانداری که در آن صفت ضعیفی»، پیدا شده است طبق قانون تنازع بقاء، نابود می شود، اما جانداری که در آن، بطور «تصادفی»، صفت مفیدی، واقع شده (که در تنازع بقاء بخاطر آن صفت قوت تصادفی و اتفاقی باقی مانده است) با پیدایش «صفت تصادفی و اتفاقی بعدی» رو به ضعف و نقصان می رود نه بسوی «کمال و پیدایش اعضاء منظم پشت سر هم» که مثلاً ساختمان چشم یا گوش یا زیبایی را ایجاد کند زیرا در «تغییرات تصادفی و اتفاقی»، همیشه «احتمالات تغییرات غیر منظم»، بیشتر است، بلکه (بالنسبه) نامحدود است بنابراین، اگر در «صفات مشترک ای که میان اقسام مختلف جانداران»، ثابت است و آنها را پیوسته از همدیگر جدا و متمایز می کند (مثل ساختمان بدن پرندگان از چرندگان و درندگان) فرض شود که در طول تاریخ میلیونها سال در آنها تغییراتی رخ می دهد حتماً این «تغییرات تصادفی»، موجب «ضعف و نقصان» بیشتر آنها و بالاخره موجب نابودی آنها می شود نه موجب بهتر شدن و کامل تر شدن آنها مثلاً اگر در «تعداد دست و پا و چشم و گوش و انگشتان»، تغییرات اتفاقی و تصادفی رخ دهد آنها را کمتر یا بیشتر و از نظم موجود، خارج می کند و بقای این نظم موجود در انسان و سایر جانوران (و یا تساوی دو طرف بدن انسان که قرینه همدیگر است و همچون دو طرف یک قالی و نقشی زیبا موجب زیبای بدن انسان است) نمی تواند نتیجه تغییرات تصادفی باشد حتی طبق حساب احتمالات زیرا همیشه در تغییرات تصادفی، «احتمالات غیر منظم»، بمراتب بیش از «احتمالات منظم» است بنابراین مثلاً در قیافه و ساختمان بدن «انسان»، نسبت به قیافه و ساختمان بدن «میمون»، اگر هر دو قابل تغییر و تحولات تصادفی باشد مسیر تغییر تبدیل انسان به میمون و میمون به حیوانی پست تر است نه عکس آن، که تبدیل میمون به انسان باشد که گفتاری خلاف «طبیعت ماده» است.

به عبارت دیگر: پیدایش «اعضاء جانداران» در «جنین و تخم و پيله» که

این اعضاء، در آنجا، نیاز نیست با نظریه «تنازع بقاء داروین»، در تناقض است:

تصاویری از مراحل «پیدایش انسان» و حیوانات مختلف، در «جنین» از «یک سلول مضاعف»:



مراحل نخست جنین



مراحل
اخیر
جنین

(اختلاف شاخه‌ها و تیره‌ها و اجناس جانداران مختلف، در مراحل جنینی، که بخاطر اختلاف ژن

آنها، صورت می‌گیرد، نشانه «اختلاف اجداد آنها» است نه نشانه «وحدت اجداد آنها»)

این تصاویر، تصاویر تقسیم‌های سلولی نطفه است یعنی سلول‌های نر و ماده پس از ترکیب بصورت تکثیر تقسیمی، تقسیم به دو سلول و هر کدام باز تقسیم به دو سلول می‌شوند و هر کدام نیز تغییرات مخصوص را که مقدمه ساختن ساختمان بدن است را بطور «قهری غیر ارادی»، انجام می‌دهند ظاهراً در

همان هفته‌های اول بارداری.

- بنابراین همان اشکالی را که ما دوباره عدم توجیه پیدایش ساختمان «پروانه‌ای کرم ابریشم» در «پيله» کردیم درباره پیدایش ساختمان «جانداران پرسلولی»، در «تخم و رحم و قبل از بلوغ‌شان»، هم هست که اعضاء جانداران قبل از خروج از «تخم و رحم و قبل از بلوغ»، دارای اعضاء مرکبه و ساختمان نوع خود می‌شوند که به کامل آنهم چه رسد به ناقص آن، در «آن محیط جنینی»، هیچ نیازی ندارند «پرنندگان» در تخم و یا در جنین مادر، دارای «بال» می‌شوند و «چرندگان» در جنین مادر، دارای «پا» و «سُم» می‌شوند و درندگان نیز در رحم مادر، دارای بعضی از صفات مخصوص بخود می‌شوند و نیز «ماهیان» و غیره اعضاء مخصوص خود را دارا می‌شوند و اینها، همه نشان این است که پیدایش «حیات» و پیدایش اعضاء و اقسام «جانوران هوایی و دریایی و زمینی»، نه بر اساس «تصادفی بدون شعور» و «تنازع بقاء سلبی و بدون شعور» بلکه توسط «عاملی با شعوری ماوراء طبیعی» یعنی اراده حکیمانه خداوندی دانا، انجام گرفته است حتی اگر ما معتقد به روح نباشیم در حالیکه اینک، وجود غیر مادی بودن «ذهن» و «فاعل مختار»، غیر قابل، انکار است زیرا آنکه امروزه ثابت شده، «ماده» از اجزای پراکنده بنام «اجزاء اتم» تشکیل شده که تابع کامل «جبر فیزیک» است و «اختیار» در «ماده»، معنی ندارد در حالیکه «انسان»، فاعل مختار است.

علاوه بر آنکه بعضی از کارهایی که مرتاضان هندی می‌کنند و یا آنانکه لحظه‌ای یا زمانی کوتاه مرده‌اند و سپس زنده شده‌اند خود را در خارج بدن دیده و از محیط خود که ماوراء دیوارهای بیمارستان اتفاق افتاده و یا از حوادث آینده چیزهایی نقل کرده‌اند که مطابق واقع بوده و با نظریه مادیون که هستی را منحصر به اتم و جبر فیزیک می‌دانند، هیچ قابل جمع نیست.

(مفصل این بحث در سایت علوی سرشکی، در کتاب «تکامل یا تناقص» هست چاپ انتشارات جامعه مدرسین قم)

درباره «فسیل‌ها»:

در کتاب «تکامل یا تناقص»، نام بسیاری از انواع جاندارانی را که در دوران نخستین حیات کره زمین یعنی در دوره پرکامبرین و کرتاسه و امثال آنها، فسیل‌شان کشف شده با نسل فعلی این‌ها، هیچ اختلاف‌ای ندارد که می‌تواند گواه ثبوت اقسام و شاخه‌ها و رده‌های آنها در طول تاریخ حیات باشد و اینکه داروین‌یست‌ها، نام بعضی از انواع میمون‌ها را اسمی انسانی بر آنها گذارده‌اند و آنها را جد «انسان موجود»، دانسته‌اند، هیچ دلیل علمی ندارد.

زنبور ملکه



زنبور نر



زنبور (کارگر عقیم)



- خامساً «کارگران زنبور عسل»، از «پدر و مادری»، متولد می‌شوند که نه اهل کارند و نه «ساختمان بدن آنها با محیط کارگری»، متناسب است و خودشان هم تولید مثل نمی‌کنند تا تجربه «تناسب با محیط» را به ارث بگذارند. در نتیجه نظریه «تنازع بقاء» در پیدایش کمال آنها، هیچ نقشی ندارد.

سادساً، منظور «داروین» از **مصادیق «تنازع بقاء»**، آنطور که خودش می‌گوید غالباً «**خوردن بعضی از جانداران بعضی دیگر است**» مثلاً پرندگان کرم‌ها و حشرات را می‌خورند و بعضی پرندگان لاشه‌خور، پرندگان کوچکتر را می‌خورند و بهمین ترتیب بعض جانداران، بعضی دیگر را می‌خورند و در این خوردن‌ها، همیشه خورندگان به نظر «داروین»، قویتر از خورده شدگان هستند و قویترها همان کاملترها هستند، در حالیکه هرگز این نظریه که «خورندگان، قویتر از قربانیان‌اند»، کلیت ندارد.

اما این دیدگاه داروینیست‌ها، کلیت ندارد زیرا میکربها جانداران پرسلولی را می‌خورند و نابود می‌کنند در حالیکه میکرب‌ها، کاملتر از جانداران پرسلولی همچون انسان نیستند و حتی ویروس‌ها، جانداران تک سلولی و پرسلولی را می‌خورند و نابود می‌کنند در حالیکه ویروس‌ها، کاملتر از جانداران پرسلولی نیستند و بالاخص از انسان، کاملتر نیستند و حتی در میان جانداران پرسلولی، بعضی درندگان، میمون‌ها را هم می‌خورند و حتی انسان را می‌خورند، در حالیکه درندگان کاملتر از میمون‌ها نیستند پس این تفکر داروین و داروینیسم که در خوردن بعضی جانداران، بعضی دیگر را همیشه و یا غالباً خورندگان از خورده شدگان، کاملتر هستند، تفکر غلطی است.

خلاصه اینکه حتی اگر هم قبول کنیم که «خورندگان از خورده شدگان قویتراند» باز نظریه تکامل انواع را (چنانچه گذشت) نمی‌تواند اثبات کند چه رسد به اینکه «خورندگان، کاملتراند» کلیت ندارد.

۱. **کتاب بنیاد انواع داروین** - در فصل سوم: چگونه پرندگانی که در اطراف ما به نغمه‌سرایایی می‌پردازند بطور عمده زندگانی و خوراکشان، از حشرات یا دانه‌ها می‌باشد باز فراموش می‌کنیم که پرندگان گوشت‌خوار و یا حیوانات درنده، چه مقدار هنگفتی از عده این مرغان نغمه‌سرا و خوش‌خوان می‌کاهند و جوجه و تخم آنها را مصرف می‌کنند و از میان می‌برند. (در آخر فصل سوم کتاب بنیاد انواع داروین آمده است) خلاصه «موجودات نیرومند و سالم و شادمان»، باقی میمانند و افزایش می‌یابند و چند برابر می‌گردند در ترجمه فارسی ص ۱۲۰.

خلاصه اینکده:

«تغییرات ژنتیکی تصادفی»، همیشه یا غالباً، جانداران را بسوی «ضعف و نقص و نابودی» می‌برد همچنانکه «تنازع بقاء»، تنها «جاندار ضعیف» را نابود می‌کند و بس.

بنابراین، اگر «جانوران»، در صفات اصلی شان (که شاخه‌ها و رده‌ها و اجناس مختلف را از هم جدا می‌کند) در حال «تحول» باشند این «تحول»، می‌بایست قهراً بسمت «افول و تناقص» برود نه بسوی «تکامل».

WWW.ALAVISERESHKI.IR

پر مراجعه‌ترین سایت «فلسفه»